



7 می 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش چهل و هشتم)

حبیب الله و تلاش برای استحکام قدرت:

چنانکه درمباحث قبلی بیان شد، حبیب الله کلکانی بتاريخ 24 جدی 307 (14 جنوری 1929) قصر تاریخی باغ بالا را اول برادرش حمیدالله و سپس خودش تصرف کرد و از همین روز نفوذ اشرار شمالی در نواحی شهر کابل و مربوطات قریب آن آغاز گردید و روز بعد یک عده از مردمان فرصت طلب به باغ بالا رفتند تا ورود حبیب الله و امارت او را تبریک بگویند و به موصوف بیعت نمایند. به قول یکی از این اشخاص حینی که وارد گردنه باغ بالا شدند، بتکرار "یا چهاریار و تخت و بخت خادم دین برقرار" گفته بجانب قصر رفتند. بچه سقو از قصر اندک برون آمد و [با لحن دهاتی] گفت: «مانده نباشین، والیکم برادرایم، بیت [بیعت] تانه قبول کدم، جورباشین، خوش باشین، مه از مردم چاردی [چهاردهی] بسیار خوش استمک، حالی نزدیک چاشت و بخیر رونده کابل استم، اگه تال بخورین نمازای تان قضا میشه و اولادای تان پریشان میشن، بخیر زودخانه های خود بروین و از سون مه ملاها و ریش سفیدهای پغمان و خواجه مسافر و چاردی ره سلام بگوین، سوبت [صحبت] ما و شما باقی باشه.» (وکیلی پولزائی: "سلطنت امان الله شاه..."، جلد دوم، صفحه 481)

این اولین بیانیه حبیب الله و اولین ابراز بیعت از طرف چند نفر در موقعی بود که بچه سقو به حیث امیر خودخوانده هنوز به داخل شهر کابل و در ارگ شاهی پا نگذاشته بود. از همین روز موضوع اخذ بیعت در شهر و اطراف آن آغاز شد، سیدحسین و حمیدالله (برادر حبیب الله) توانستند چور و چپاول همزمان کوه دامنی خود را در آنروز متوقف و در شهر به حفظ امنیت پردازند و در همین روز 25 جدی حبیب الله از باغ بالا به عمارت "مهمانخانه" در داخل شهر آمد و تعدادی از مردم برای تبریکی و ابراز بیعت به آنجا تجمع کردند و حبیب الله خطاب به آنها چنین گفت: «والیکم والیکم بیادرایم! بی دینی و لاتی گری ره از بسکه دیدمک، دلم طاقت نکد، بخدمت دین کمر خوده تینگ کدم و روزهایی که گوله ده سرم می بارید، پروا نکدم و باد ازی [بعد از این] پیسه و روپه بیت المال به تامیر و مکتب خرچ نمی کنمک و کل پیسه ها و روپه ها ره به عسکری خود میتم که چای و قند و پلو بزندن و به ملاها میتمک که نرواری آدان بتن و نماز بتن و قرار بشینن، و صفائی بلدی ره کت جرت و فرتش بخشیدم، تنخای سفیر بسیار اس بقرار سابق باشه و تنخای قونسل ها که کم اس یک بردو باشه و تنخای سپایی مای شصت رپه. بیادرا مه پاچایی تانه برین قبول کدمک که بر دین خزمت کنم، مه خزمت شماره میکنمک شما خزمت مره. خدا کل ماره که پاچا و ریت [رعیت] استیم، جور و دل بیغم بته که بر دین خود خزمت کنیمک. برین [بروید] بیادرا مرغ بازی و ساتیری کنین، ترنگ تانه خوش تیر کنین» (مأخذ بالا... صفحه 484)

بعد از آنکه بر طبق موافقت مشروط با حبیب الله، شاه عنایت الله حاضر به استعفا و ترک ارگ گردید و بوسیله طیاره انگلیسی بسوی هند برتانوی پرواز کرد، حبیب الله به ارگ شاهی آمد و پایتخت زیر سلطه او قرار گرفت و پس از اعلام مقرریها و نیز احضار یک عده از شهریان کابل به شمول بعضی

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

از سرداران و اراکین دولت سابق و گرفتن امضای آنها در وثیقه قبلاً آماده شده بدون آنکه امضا کنندگان از محتوای آن آگاهی داشته باشند، یک تعداد از برنامه های امانی را منسوخ قرار داد و از آن به بعد حبیب الله دستیارانش در صدد گسترش و استحکام حکومت خویش فراتر از شهر کابل برآمدند.

اخذ بیعت در ساحات کوه دامن و کاپیسا و حواشی آن مشکلی نداشت، چون تقریباً همه از خود آنها بودند و ضمن یک بیعت نامه به امضای بیش از صد نفر بزرگان پنجشیر، سیدخیل، چهارپیکار، تتم دره، سنجد دره، جبل السراج، جمال آغه، ریزه کوهستان، اشترگرام، گلپهار، بولغین و دیگر ساحات مربوطه حمایت خویش را از حکومت سقوی ابراز داشتند و وعده هر نوع همکاری را با آن حکومت دادند. (متن بیعت نامه و اسامی هریک امضا کنندگان دیده شود: مأخذ بالا... صفحه 420 - 421)

همچنان در ولایت قطغن و بدخشان نیز مشکلی به وجود نیامد، زیرا با مواصالت نایب الحکومه و هیئت اداری جدید، عظیم الله خان (مشهور به ترجمان) نایب الحکومه قبلی به رضای خود حاضر شد اداره امور و خزانه دولت را به نایب الحکومه جدید سقوی بنام عظیم الله پروانی (بعدها عبدالله خان مجددی) بسپارد، اما در امور سایر ولایات کار به این سادگی صورت نگرفت و مشکلاتی بار آمد که ذیلاً با ذکر مختصر هریک پرداخته میشود:

در ساحه وردک با آنکه حبیب الله با اعزام یک هیئت خواست نظر مردم را برای حمایت از حکومت جلب نماید، مگر در اثر مخالفت بعضی از بزرگان این هدف برآورده نشد و مردم وردک تحت قیادت کریم خان وردکی و عبدالله خان کرنیل (مایار) به مقابله با قوای سقوی پرداختند و آنها را با تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی ساختند، اما در حمله بعدی قوای سقوی با استفاده از طیاره توانستند وردک را اشغال و کریم خان رابه قتل رسانیده و قلعه او را تاراج و خانواده اش را به کابل آورده محبوس کردند و عبدالله خان توانست در این موقع فرار نماید و با این ترتیب وردک در حیطه تسلط سقوی درآمد.

در ولایت بلخ اگرچه در مرحله نخست اداره سقوی به آسانی جانشین اداره قبلی گردید و با وجود اینکه عبدالعزیز خان چرخي نایب الحکومه قبلی با اعزام یک کدک عسکر تلاش کرد تا جلو ورود قوای سقوی را بگیرد، ولی با انتشار اوراق تبلیغاتی و بخصوص به تشویق میرزا محمد قاسم خان که از سرشناسان مزار شریف و یکی از مخالفان شاه امان الله بود، عسکر دولتی به شورش علیه افسران خود پرداختند و با قوای سقوی همدست شدند و از آن طریق هیئت اداری جدید سقوی که در راس آن نایب سالار عبدالرحیم خان صافی قرار داشت و معاون او میرزا محمد قاسم خان و مستوفی خلیل الله خان خلیلی بودند، در اوایل حوت 1307 وارد شهر مزار شریف شدند و تا اواخر آن ماه توانستند تمام قصبات آن ولایت را اشغال و از مردم برای امارت حبیب الله بیعت بگیرند و با این ترتیب سلطه سقوی در آنوقت تا میمنه گسترش پیدا کرد.

اما در اواخر ماه حمل 1308 غلام نبی خان چرخي (سفیر افغانستان در شوروی) با یک قطعه عسکر چند صد نفری مجهز با وسایل جنگی که گفته میشود تعدادی از آنها از مردمان قرغزی مغول نژاد آنطرف سرحد بودند، دریای آمو را عبور و بتاريخ 2 ثور بعد از یک جنگ شدید در ساحه "دولت آباد" قوای سقوی را شکست داده و متعاقباً شهر مزار شریف را اشغال کرد. مگر بعد از مدتی میرزا محمد قاسم خان یک قشون دوهزار نفری را از ایبک و تاشقرغان بسیج کرد و به توصیه سید عالم خان پادشاه سابق بخارا و ابراهیم بیگ لقی و به کمک خلیفه قزل ایاق که سوارکاران ماهر داشت مانع پیشرفت قوای غلام نبی خان بسوی کابل گردید. سپس غلام نبی خان به استحکام قوای خود در مزار شریف پرداخت با استفاده از توپ و طیاره قلعه جنگی مستحکم آنجا را به تصرف در آورد و سلطه خود را به

تمام ولایت بلخ پخش نمود. در این موقع حکومت سقوی به قیادت سیدحسین وزیرحربیه یک قشون چهارهزارنفری را بدانصوب اعزام داشت تا درمقابله با قوای غلام نبی خان بپردازد. غلام نبی خان این قوا را درهم کوبید و بطرف قطغن فراری ساخت، اما با تحولی که در سیاست شوروی در قبال افغانستان وارد شد، غلام نبی خان خواست از طریق بامیان به کمک قوای قومی هزاره که برای اعاده سلطنت شاه امان الله مجدانه داخل اقدام و پیکار شده بودند، بشتابد. در این وقت غلام صدیق خان چرخي وزیرخارجیه به برادر خود اطلاع داد که شاه امان الله پس از عقب نشینی قوا از غزنی به مقر و از آنجا رهسپار قندهار شده وبتاریخ 2 جوزای 1308 (23 می 1929) کشور را ترک کرده است. این خبر موجب دلسردی غلام نبی خان چرخي گردید و با عبور از دریای آمو با عساکر خود از ادامه جنگ دست کشید و مزار شریف و در مجموع ولایت بلخ بار دیگر در تصرف قوای سقوی درآمد.

اشغال هرات بوسیله قوای سقوی تحت قیادت نایب سالار عبدالرحیم خان صافی نقطه عطف دیگری بود که برپخش سیطره امارت حبیب الله کلکانی افزود. وقتی مزار شریف بدست غلام نبی خان درآمد، عبدالرحیم خان که از طرف حبیب الله لقب نایب سالاری را دریافت کرده بود، در راس قوا روی به طرف میمنه کرد و از آنجا میخواست به هرات حمله کند. در آنوقت محمدابراهیم خان سابق وزیر عدلیه امانی (پسر بابا محمد سرور خان) نایب الحکومه هرات بود و بین فرقه مشر محمدغوث خان و فرقه مشر عبدالرحمن خان (داماد محمدابراهیم خان) اختلاف نظر در مورد اعزام قوای هرات جهت کمک به قوای شاه امان الله در قندهار، مشکلاتی بین عساکر به وجود آمد که منجر به برخورد گردید. نایب الحکومه برای رسیدگی به موضوع به فرقه رفت که در آنجا توسط عساکر ناراض به قتل رسید و متعاقباً عساکر به عبدالرحمن خان داماد او حمله کردند و او را نیز کشتند.

با این حال شاه امان الله از قندهار به شجاع الدوله سفیر افغانستان در لندن پیام داده بود تا هرچه زودتر به هرات بیاید و امور آنجا را به عهده گیرد. با رسیدن شجاع الدوله به هرات مشکل تاحدی فروکش کرد، اما قوای عبدالرحیم خان از میمنه به جانب هرات حرکت نمود و قوای هرات به قیادت غوث الدین خان در برابر آن روانه "بالا مرغاب" گردید. هردو قشون در جوار دریای بالا مرغاب داخل پیکار شدند. در این اثنا در اثر تبلیغ بعضی از حضرات مجددی و چند عالم دینی با نفوذ دیگر بین عساکر هرات رخنه پدید آمد و عساکر با قوای عبدالرحیم خان پیوستند و محمدغوث خان متحمل شکست گردید و با تعداد از عساکر خود به سرحد روسیه پناه برد. با این طریق قوای متحد سقاوی توانست بر هرات حاکم شود و شجاع الدوله به وساطت میر صاحب گازرگاه، توانست هرات را بصوب ایران ترک کند و از آنجا روانه اروپا گردید. عبدالرحیم خان که قبلاً در هرات ماموریت داشت، فوری برای جلب نظر مردم و اخذ بیعت به نشریک اعلان پرداخت که بر طبق آن اداره امور آنجا را به یک مجلس پنجاه نفری متشکل از اعیان و سرشناسان هرات سپرد که آن مجلس او را به حیث نایب الحکومه آن ولایت انتخاب کرد. (متن مکمل این اعلان و وظایف مجلس اعیان در کتاب وکیلی پوپلزائی "سلطنت امان الله شاه..."، جلد دوم، صفحه 424-428 درج است)

مردم هزاره جات با حمایت از شاه امان الله در برابر حکومت سقوی موقف مخالف گرفتند و از سردار محمد امین خان (برادر شاه امان الله) و خواجه هدایت الله خان رئیس هیئت اعزامی شاه استقبال و حمایت نموده و در جنگهای غزنی در برابر قوای سقوی با رشادت جنگیدند. اگرچه حکومت سقوی توسط نادر علی خان جاغوری و چند نفر دیگر توانست بیعت یک تعداد مردم هزاره را بدست آورد، اما تعدادی دیگر از مردم هزاره از بیعت به حبیب الله امتناع ورزیدند و به مقابله پرداختند که در راس آنها میرفتح خان (بعداً فرقه مشر) با دوهزار نفر آماده کارزار به مقابل قوای اعزامی سقوی در کوتل اونی

شد و قوای سقاوی را در آنجا شکست داد. همچنان قوای دیگر هزاره تحت رهبری محمد ابراهیم مشهور به "بچه گاو سوار" به همکاری غلام نبی بیگ معروف به "بچه شاخ" در برابر قوای سقاوی به سرکردگی جرنیل کبل چاریکاری به مقابله پرداخت که قوای سقاوی به شکست مواجه گردیدند. این مقاومت مردم هزاره درجا های دیگر از جمله سرچشمه، جلریز و تکانه و نیز در بهسود، شیخ علی، سرخ پارسا، دره صوف مزار و سنگچارک ادامه یافت، تا آنکه حبیب الله مجبور شد هیئتی را به ریاست ملا فیض محمد کاتب (مؤرخ شهپرونویسنده کتاب سراج التواریخ) نزد مردم هزاره بفرستد و از آنها بخواهد که با حکومت از راه صلح پیش آیند، ولی هیئت ناکام برگشت. هیئت بار دیگر به سران هزاره مراجعه کرد که نتیجه نداد. حبیب الله فکر کرد که فیض محمد کاتب در وظیفه اغفال میکند، لذا او را توبیخ نمود. در این موقع محمد نادر خان با استفاده از مخالفت هزاره ها با حکومت سقاوی نامه ای عنوانی بزرگان هزاره نوشت و از آنها خواست تا با او همکاری شده و بر علیه قوای تاجک تبار سقاوی بجنگند و در نامه خود موضوع قومیت را مطرح ساخت و کوشید در بین اقوام رخنه اندازد. (متن نامه مذکور و شرح مزید درباره دیده شود در کتاب "از عیاری تا امارت"، تألیف عبدالشکور حکم، صفحه 368-369)

طوری که در مباحث قبلی تذکار رفت، شاه امان الله در اثر فشار قوای سقاوی بتاريخ 24 جدی 1307 (14 جنوری 1929) پس از آنکه به نفع برادر خود سردار عنایت الله از سلطنت استعفی داد و به قندهار رفت. شاه جدید نیز بعد از سه روز در اثر مفاهمه با حبیب الله به شرط آماده ساختن خروج خودش و عایله اش توسط طیاره انگلیسی به هند برتانوی از سلطنت استعفی داد و پایتخت در تصرف قوای سقاوی قرار گرفت و حبیب الله اعلام سلطنت کرد. در این وقت شاه امان الله در قندهار بنا بر اصرار مردم استعفاي خود را فسخ و برای اعاده مجدد سلطنت به تهیه قوا پرداخت و بتاريخ 6 حمل 1308 (26 مارچ 1929) با تعداد بیش از چهارده هزار عسکر از قندهار بصوب کابل به حرکت آمد و در ظرف بیست روز توانست بدون مقاومت جدی به غزنی برسد. در غزنی تصمیم بر آن شد تا نخست به تصفیه غزنی بپردازد و اما حین مصروفیت اینکار دو قوه مخالف بدانسو حرکت کردند: یکی پنج هزار مرد مسلح قوم سلیمان خیل بنا بر تحریک و رهنمائی حضرت نور المشایخ (شیر آقا) که در دیره اسمعیل به همین منظور اقامت داشت، از پکتیا وارد میدان جنگ شدند و رخنه در قوای امانی انداختند و حملات کسب شدت کرد که موجب ضعف روحیه عسکر امانی گردید. با آنکه قوای کمکی هزاره در جوار قوای امانی با جدیت فعال بودند، اما جنگ ماهیت قومی را بین هزاره و پشتون از یکطرف و بین درانی و غلجایی از طرف دیگر گرفت و همچنان کشته شدن ابراهیم خان و دامادش در برخورد عساکر در هرات بر روحیه شاه امان الله اثر بخشید. از همه مهمتر خبر موصلت قوای تازه دم سقاوی در محل "سراسپ" شاه را مصمم ساخت تا قوای خود را بتاريخ 6 ثور به قلات "مُقر" عقب کشد و به والی علی احمد خان که از پشاور به قندهار برگشته بود، وظیفه قیادت قوا را در آنجا سپرد و خودش به عزم ترک وطن بصوب قندهار براه افتاد و به خانواده اطلاع داد تا همه به عجله راه "قلعه جدید" را پیش گیرند و همه با هم یکجا به تاریخ 2 جوزای 1308 (23 می 1929) سرحد افغانی را عبور کرد و داخل حدود هند برتانوی گردید و بعد به جانب ایتالیا برای اقامت رفت.

هنوز شاه در حال ترک وطن بود که علی احمد خان بار دوم در قندهار اعلام سلطنت کرد و در نماز جمعه خطبه بنامش "امیر علی احمد" خوانده شد. اما قوای سقاوی تحت قیادت سید محمد یاور و زیر نظر سپهسالار پردل که در تعقیب قوای امانی بودند، هفته بعد بتاريخ 13 جوزای 1308 (3 جون 1929) به قندهار رسیدند و دروازه های شهر از طرف مخالفان علی احمد خان بخصوص غلجایی ها به روی

شان گشوده شد و شهر قندهار را به تصرف خود درآوردند. در نماز جمعه هفته دیگر خطبه بنام "امیر حبیب الله خادم دین رسول الله" در مسجد بزرگ شهر خوانده شد.

با این وضع علی احمد خان ناگزیر در محل توپخانه در شهر قندهار به خانه یک شخص بی بضاعت پناه جست و مخفی گردید، تا آنکه چند روز بعد او را یافتند و با دونفر دیگر قاضی عبدالشکور خان و ملا عبدالواسع خان که قبلاً حکومت حبیب الله را نامشروع خوانده بودند، یکجا با زنجیر و زولانه به کابل اعزام کردند و حکومت سقوی در قندهار حاکم گردید و سپهسالارپردل به حیث قوماندان عمومی نظامی آنجا امور ولایت را بدست گرفت.



اینکه با والی علی احمدخان و دونفر دیگر در کابل چه کار شد، صاحب زاده محمد کریم (برادر شیرجان خان صدراعظم و وزیر خارجه) که وظیفه ریاست ضبط احوالات حکومت سقوی را بعهدہ داشت و حین ملاقات حبیب الله با والی و دونفر دیگر حاضر مجلس بود، جریان را طی یک مقاله مفصل در هفته نامه کاروان (سال 1351 شماره 191) نوشت که ذکر آن در اینجا موجب طول کلام می‌گردد. در نهایت علی احمد خان و دو نفر دیگر به امر حبیب الله مدت 21 روز در زندان نگهداشته شدند، تا آنکه امیر در اثر توصیه هم‌زمان خود امر اعدام هر سه نفر را داد و والی را پس از آنکه با وضع فجیع و تحقیرآمیز پای پیاده به بازارهای شهر گشتانند، طبق دستور به دهن توپ که در تپه شیرپور تعبیه شده بود، سپردند و با فیرتوپ در یک لحظه بدن او متلاشی گردید. عزیز احمد پنهان (یکی از نزدیکان قومی حبیب الله) درباره آخرین لحظات زندگی والی علی احمد خان که شخص مغرور، شجاع، قوی هیکل، خوش سیما و با وقار بود، می نویسد: «زمانیکه والی را میخواستند به توپ بپراندند، شخص مؤظف گفت: والی صاحب پشت تان را دور بدهید. والی با خشم طرف وی نگریسته و گفت: بچیم مه پشت دور ندادیم. آنگاه سینه خود را به دهن توپ گذاشت و مرگ را با جرئت استقبال کرد.» (برای شرح مزید دیده شود- عبدالشکور حکم: "از عیاری تا امارت"، صفحه 359-363)

با این ترتیب قوای سقوی توانست در ولایات قطغن و بدخشان، بلخ و میمنه و نیز در هرات و قندهار به استحکام حکومت خود بپردازد و اما هنوز مشکلات در هزاره جات و همچنان ادامه جنگها در ساحات مشرقی و جنوبی کشور ادامه داشت. علاوه با وقوع این رویدادها دیده شد که چگونه مدعیان تاج و تخت افغانستان یکی پی دیگر از صحنه بیرون شدند و تنها دونفر باقی ماند: یکی حبیب الله کلکانی به حیث پادشاه در کابل و دیگر سپهسالار محمد نادر خان که با برادران خود به استعانت مستقیم و غیر مستقیم انگلیسها مصروف غلبه بر قوای سقوی در جنوبی بود و شرح آن در مباحث بعدی به تفصیل بیان می‌گردد.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ